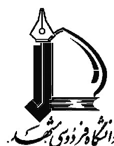
Journal of Fiqh and Usul





HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 56, No. 1: Issue 136, Spring 2024, p.65-84

Online ISSN: 2538-3892  Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 18-08-2022 Revise Date: 14-12-2022 Accept Date: 24-01-2023

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2023.77932.1413 Article type: Original

An Analysis of the Islamic Jurisprudential Basis for Article 645 of the Islamic Penal Code Regarding "Monetary Compensation (*dīya*) for Nail Injury"

Dr. Sedigheh Hatami (Corresponding Author),Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Ilam, Ilam, Iran

.Email: se.hatami@ilam.ac.ir

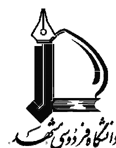
Dr. MohamadReza Elmi Sola,Associate Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Abstract

In Iran, Islamic Law (*Sharī'a*) is the basis of legislations. For this reason, most of the laws in the Islamic Republic of Iran are formulated according to prevalent jurisprudential opinions. The Islamic Penal Code set in 1392 A.S./2013 A.D. is not an exception and major parts have been drafted and approved based on the prevalent opinions of jurists. However, the popularity of one opinion does not necessarily justify its correctness or validity. It is possible that one view, despite its rarity, be considered as correct, valid, and acceptable due to its reliance on credible sources. For instance, Article 645 of the Islamic Penal Code follows the prevalent view of the jurisconsults and sets the monetary compensation for the loss of a nail at five Dīnārs if the nail grows back, and at ten Dīnārs if it does not, or is grown with deformity. Through an analysis of written jurisprudential sources, four opinions regarding the hypothetical question were identified. After study and analyzing the viewpoints and their documents, it is concluded that the reason for the prevalent viewpoint and two of the rare viewpoints are faced with insurmountable shortcomings. On the other hand, one of the rare opinions is based on strong jurisprudential reason and sufficiently responds to the challenges posed against it. This opinion is correct and defensible and can serve as the basis for legislative action in the Islamic Penal Code.

Keywords: monetary compensation for nails, jurisprudential fundaments, prevalent jurisprudential opinion, rare jurisprudential opinion

Journal of Fiqh and Usul



HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۶ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۳۶ - بهار ۱۴۰۳، ص ۸۴ - ۶۵

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲





شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۹/۲۳ تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۷

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2023.77932.1413

نوع مقاله :پژوهشی

نقد و تحلیل مبنای فقهی ماده ۶۴۵ قانون مجازات اسلامی «دیه ناخن»

دکتر صدیقه حاتمی(نویسنده مسئول)

استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ایلام، ایران

Email: se.hatami@ilam.ac.ir.

دکتر محمدرضا علمی سولا

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

مبنای قانون گذاری در جمهوری اسلامی ایران شریعت اسلامی است و به همین جهت در عمده موارد قوانین جمهوری اسلامی ایران بر اساس نظر مشهور فقها تدوین شده است. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز از این امر مستثنی نبوده و عمده مطالب آن بر اساس نظر مشهور فقها تدوین و تصویب شده است، اما مشهور بودن یک دیدگاه طبعا دلالت بر صحت یا وجاهت آن ندارد؛ چه بسا دیدگاهی با وجود نادر بودن به جهت استناد به ادله قابل قبول، صائب و صحیح باشد. یکی از مواد قانون مجازات اسلامی که دارای همین اشکال است، ماده ۶۴۵ آن است که با تبعیت از دیدگاه مشهور فقیهان میزان دیه از بین بردن ناخن را در صورت رشد مجدد پنج دینار و در صورت عدم رشد و یا معیوب رشد نمودن ده دینار قرار داده است. با کنکاش در آثار مکتوب فقهی چهار دیدگاه در فرض مسئله مورد شناسائی قرار گرفت. در نوشتار فرارو با پژوهشی توصیفی-تحلیلی و با نگاهی مسئله‌محورانه، پس از بررسی و ارزیابی تمام دیدگاها و مستندات آن ها مشخص می شود که ادله دیدگاه مشهور و دو دیدگاه نادر دیگر با اشکالات غیرقابل توجیهی همراه هستند؛ در مقابل یکی از نظریات نادر به دلیل استناد به ادله محکم فقهی و پاسخ به اشکالات وارده بر آن، صائب و قابل دفاع است که می تواند مبنای عمل قانون گذار در قانون مجازات اسلامی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: دیۀ ناخن، مبانی فقهی، روایت، دیدگاه مشهور

مقدمه

ناخن همانند سایر اعضا فواید زیادی دارد؛ ازجمله فواید آن می‌توان به مواردی از این دست اشاره کرد: تکیه‌گاه رأس انگشتان برای گرفتن اشیا، انجام عمل زدودن و خاراندن، برچیدن اشیای ریز و کوچک توسط انگشتان و زیبایی و... . ناخن‌های پا نیز مانع از انتقال چرک‌های کفش و عرق پا به پا می‌شود و آن را از عفونت محفوظ می‌دارد؛ لذا شارع برای کندن آن همانند بسیاری از اعضای بدن دیه تعیین کرده است.

مسئلۀ بحث‌برانگیز در این زمینه، روایات موجود در زمینۀ دیۀ کندن ناخن است که هرکدام مقادیر متفاوتی را بیان داشته‌اند. برخی از این روایات ضعیف است؛ اما مورد عمل مشهور فقها قرار گرفته است و برخی دیگر از روایات، معتبر و صحیح است، لکن مشهور از آن اعراض کرده است. روایات متفاوت در این مورد، سبب پدیدارشدن چهار نظریه در میان فقهای امامیه شده است:

۱. دیۀ کندن ناخن در صورت عدم‌رویش مجدد یا سیاه‌رویدن، ده دینار و در صورت رویش مجدد، پنج دینار است (دیدگاه مشهور).

۲. دیۀ کندن ناخنِ ابهام دست، ده دینار و سایر ناخن‌های دست، پنج دینار، دیۀ ناخن انگشت بزرگ پا، سی دینار و سایر ناخن‌ها، هرکدام ده دینار است. همۀ این مقادیر در صورت عدم‌رویش مجدد یا سیاه رویدن است، اما در صورت رویش مجدد، نصف آن است (دیدگاه ابن‌جنید).

۳. دیۀ کندن ناخن در صورت عدم‌رشد مجدد، ده دینار و در صورت سیاه‌روییدن، دوسومِ ده دینار است (دیدگاه ابن‌ادریس و برخی از متأخران).

۴. دیۀ کندن هرکدام از ناخن‌های دست، پنج دینار، ناخن شست پا، سی دینار و سایر انگشتانِ غیر از شست، ده دینار است (دیدگاه خوئی و برخی از معاصران).

در زمینۀ اختلاف نظرات موجود در باب دیۀ ناخن تاکنون هیچ‌گونه پژوهشی انجام نگرفته است. ابتدا دیدگاه‌های موجود در مسئله و مستندات آن‌ها را در محک فقه تبیین و تحلیل می‌کنیم و سپس به تبیین قول مختار می‌پردازیم.

۱. دیدگاه مشهور

مشهور فقیهان امامیه معتقدند: دیۀ کندن ناخن هر انگشتی از انگشتان دست یا پا درصورتی‌که دیگر نروید یا سیاه بروید، ده دینار و اگر مجدداً سالم و سفید بروید، پنج دینار است. این دیدگاه توسط بسیاری

از فقها به مشهور نسبت داده شده است.[۱]

قانون مجازات اسلامی نیز در این زمینه در مادهٔ ۶۴۵ با پیروی از دیدگاه مشهور چنین مقرر می‌دارد: «دیهٔ ازبین‌بردن ناخن به‌طوری‌که دیگر نروید یا فاسد و معیوب بروید، یک‌درصد دیهٔ کامل و اگر بدون عیب بروید، نیم‌درصد دیهٔ کامل می‌باشد.»

در ذیل به نقل عباراتی از فقیهانِ پیروِ این نظریهٔ اشاره‌شده می‌پردازیم:

شیخ صدوق در المقنع، دیهٔ کندن ناخن در صورت عدم‌رشد مجدد را بیان کرده و اشاره‌ای به دیهٔ آن در صورت رشد مجدد نکرده است. ایشان مقرر می‌دارد: «در کندن ناخن ده دینار ثابت است، زیرا ناخن یک‌دهم از انگشت است و ناخن انگشت دست و پا در این مقدار دیه، باهم برابرند.»[۲] شیخ طوسی در نهایه، سردمدار این دیدگاه است. صریح کلام ایشان چنین است: «در ناخن اگر قطع شود و دوباره رشد نکند یا سیاه رشد کند، ده دینار ثابت است، اما اگر سفید و سالم رشد کند، در آن پنج دینار ثابت است.»[۳] ابن‌حمزه در الوسیله از دیدگاه شیخ طوسی پیروی کرده است: «و اما اگر ناخن، سفید در بیاید، در هر ناخن پنج دینار ثابت است و اگر سیاه در بیاید یا اصلاً در نیاید، در هر ناخن ده دینار ثابت است.»[۴] علامه حلی در مختلف الشیعه این قول را به ابن‌براج نیز نسبت داده است،[۵] گرچه با تتبع در کتاب المهذب ابن‌براج چنین بیانی یافت نشد، لکن احتمال دارد وی در کتاب الکامل خود چنین فتوا داده باشد که این کتاب در دسترس نیست. قطب‌الدین کیدری در اصباح الشیعه نیز موافق با مشهور فتوا داده است: «در کندن ناخن اگر در نیاید یا سیاه درآید، ده دینار ثابت است و اگر سفید در آید، پنج دینار ثابت است.»[۶]

محقق حلی در شرائع الإسلام می‌گوید: «ناخن درصورتی‌که دوباره در نیاید یا آنکه سیاه درآید، ده دینار ثابت است و اگر سفید در آید، پنج دینار ثابت است.»[۷] علامه حلی نیز نظری موافق با مشهور ارائه داده است؛[۸] گرچه ایشان در مختلف الشیعه، دیدگاه ابن‌ادریس را بدون اشکال دانسته است.[۹] شهید اول در

---

۱. علامه حلی، تحریر الأحکام، ٦٠١/٥؛ شهید ثانی، الروضة البهية، ٢٣٠/١٠ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ٤٢٩/١٥؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، ٤٠٥/١٤؛ فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ١٥١/٢؛ فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام، ٣٧٩/١١؛ طباطبائی، الشرح الصغیر، ٤٧٠/١٦؛ خوانساری، جامع المدارک، ٢٣٧/٦.

۲. ابن‌بابویه، المقنع، ٥١٣و٥٣٢.

۳. طوسی، النهایه، ٧٦٨.

٤. ابن‌حمزه، الوسیله، ٤٥٤.

٥. علامه حلی، مختلف الشیعة، ٣٩٤/٩.

٦. قطب‌الدین کیدری، اصباح الشیعه، ٥٠٦.

٧. محقق حلی، شرائع الإسلام، ٢١٥/٤.

٨. علامه حلی، ارشاد الأذهان، ٢٣٩/٢؛ علامه حلی، تحریر الأحکام، ٦٠١/٥.

٩. علامه حلی، مختلف الشیعة، ٣٩٤/٩.

اللمعة الدمشقية، همانند بیشتر فتاوای خود، از مشهور پیروی کرده است: «در ناخن درصورتی‌که دوباره در نیاید یا آنکه سیاه در آید، ده دینار ثابت است و اگر سفید درآید پنج دینار ثابت است.»[1] فقعانی در الدر المنضود این‌گونه اذعان می‌دارد: «در ناخن درصورتی‌که دوباره نروید یا آنکه سیاه بروید، ده دینار است و اگر ناخن، سفید بروید، پنج دینار ثابت است و در غیر این دو حالت، ارش ثابت است.»[2] صاحب‌جواهر در جواهر الکلام گفته است: «اگر ناخن کسی را بشکند و دوباره به‌جای آن، ناخن نروید یا ناخن سیاه بروید، دیهٔ آن ده دینار است و اگر به‌جای آن، ناخن سفید رویید، دیهٔ آن پنج دینار است.»[3]

امام خمینی در تحریر الوسیله، دیدگاه مشهور را احوط دانسته است: «در ناخن درصورتی‌که نرویید یا به‌طور سیاه و فاسد برویید، بنابر احوط ده دینار است و اگر به‌صورت سفید بروید، پنج دینار است.»[4] سبزواری در مهذب الأحکام چنین بیان می‌دارد: «اگر با جنایت ناخن از انگشت جدا شود، درصورتی‌که دیگر نروید یا سیاه بروید، ده دینار ثابت است و اگر سفید بروید، پنج دینار ثابت است، بدون اینکه در این حکم فرقی بین دیهٔ ناخن انگشت دست و پا وجود داشته باشد.»[5]

١. ١: مستندات دیدگاه مشهور و ارزیابی آن

١. شهرت فتوایی: این دیدگاه، از شهرت فتوایی برخوردار است، به‌گونه‌ای که بسیاری از فقها دیدگاه مزبور را به مشهور نسبت داده‌اند.[6]

٢. روایت مسمع‌بن‌عبدالملک از امام صادق(ع): «امیرالمؤمنین دربارهٔ ناخن درصورتی‌که قطع شود و نروید یا سیاه و فاسد بروید، به ده دینار دیه حکم فرمود و اگر سفید و سالم بروید به پنج دینار حکم کرد.»[7]

٣. روایت عبدالله‌بن‌سنان از امام صادق(ع): «دیهٔ هر ناخن پنج دینار است.»[8] این روایت بر موردی که ناخن افتاده و به رنگ سفید (معمولی) رشد کرده است حمل می‌شود؛ تا بدین ترتیب بین آن دو روایت (مسمع و ابن‌سنان) جمع شده باشد؛ به عبارتی، روایت عبدالله‌بن‌سنان مطلق است و فقها به اطلاق این روایت عمل نکرده‌اند؛ لذا روایت مزبور به‌وسیلهٔ روایت مسمع، مقید به حالت روییدن مجدد ناخن

---

١. شهید اول، اللمعه الدمشقية، ٢٨٠تا٢٨١.

٢. فقعانی، الدر المنضود، ٣٢٥.

٣. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ٢٥٨/٤٣.

٤. خمینی، تحریرالوسیله، ٥٨٠/٢.

٥. سبزواری، مهذب الأحکام، ٢١٦/٢٩تا٢١٧.

٦. علامه حلی، تحریر الأحکام، ٦٠١/٥؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ٢٣٠/١٠؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ٤٢٩/١٥؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، ٤٠٥/١٤؛ فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ١٥١/٢.

٧. «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع) فِي الظُّفُرِ إِذَا قُطِعَ وَ لَمْ يَنْبُتْ أَوْ خَرَجَ أَسْوَدَ فَاسِداً عَشَرَةَ دَنَانِيرَ فَإِنْ خَرَجَ أَبْيَضَ فَخَمْسَةُ دَنَانِيرَ.» حر عاملی، وسائل الشیعة، ٣٤٩/٢٩.

٨. «وَ فِي الظُّفُرِ خَمْسَةُ دَنَانِيرَ» حر عاملی، وسائل الشیعة، ٣٥٠/٢٩.

می‌شود که دیهٔ آن در این صورت پنج دینار است.[۱]

برخی از فقها بر ادلهٔ مشهور اشکالاتی به قرار ذیل وارد کرده‌اند:

۱. اشکال وارده بر روایت مسمع: روایت مسمع به‌دلیل وجود سهل‌بن‌زیاد، ابن‌شمعون و اصم در سلسلهٔ اسناد آن ضعیف است،[۲] به‌ویژه ابن‌شمعون که مجهول و کذاب و غالی درباره‌اش گفته‌اند؛ لذا این روایت صلاحیت استناد ندارد.[۳]

لکن اشکال مزبور چنین پاسخ یافته است که روایت مسمع گرچه ضعیف است اما مشهور فقها به آن عمل کرده‌اند،[٤] بلکه برخی از فقها عمل اصحاب را بر مبنای این روایت قرار داده‌اند؛[۵] بنابراین، ضعف روایت با عمل مشهور جبران‌شدنی است.

۲. اشکال وارده بر روایت عبدالله‌بن‌سنان: شهید ثانی ایراد گرفته است که مقیدکردنِ روایت عبدالله‌بن سنان که روایت صحیحی است با روایت مسمع که روایتی ضعیف است، برای اینکه بین آن دو روایت جمع شده باشد، عجیب است؛[٦] چون روایت ضعیف، تاب‌وتوان معارضه با روایت صحیح را ندارد و بر فرض آنکه حمل آن درست باشد، حملی بعید است.[۷] فیض کاشانی نیز در مفاتیح الشرائع چنین حملی را بعید دانسته است.[۸]

صاحب مفتاح الکرامه و صاحب‌جواهر، ایراد شهید ثانی را عجیب دانسته‌اند؛ بدین‌صورت که، وجهی برای چنین تعجبی نیست، زیرا روایتِ تفصیلی مسمع گرچه ضعیف است اما ضعف آن جابر به عمل مشهور است، به‌ویژه اینکه هیچ‌کدام از فقها به چنین اطلاقی از صحیحهٔ عبدالله‌بن‌سنان عمل‌نکرده‌اند؛ لذا حمل، متعین می‌شود.[۹]

ناگفته نماند اینکه صاحب‌جواهر مدعی پشتیبانی روایت مسمع با عمل فقها و اجماع شده است،[۱۰] محل اشکال است؛ زیرا روایت مزبور گرچه مورد عمل مشهور قرار گرفته، اما اجماعی بر فرض مسئله

---

۱. فاضل مقداد، التنقیح الرائع، ۵۰۲/٤؛ صیمری، غایة المرام، ٤٥٦/٤؛ طباطبائی، الشرح الصغیر، ٤۷۰/١٦.

۲. ابن‌فهد حلی، المقتصر، ۳۳۹/۵؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ٤۳۰/۱۵؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، ٤۰۵/١٤؛ خوئی، مبانی تکملة المنهاج، ۳۸۱/۲.

۳. صیمری، غایة المرام، ٤٥٦/٤؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۳۰/۱۰.

٤. محقق حلی، شرایع الإسلام، ۲۵۱/٤؛ علامه حلی، تحریر الأحکام، ٦۰۱/۵؛ آبی، کشف الرموز، ٦۵۹/۲؛ فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام، ۳۸۰/۱۱.

۵. فاضل مقداد، التنقیح الرائع، ۵۰۲/٤.

٦. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۳۱/۱۰.

۷. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ٤۳۰/۱۵.

۸. فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ۱۵۱/۲.

۹. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۱۳۲٦: ٤۳۲/۱۰؛ طباطبائی، الشرح الصغیر، ٤۷۰/١٦.

۱۰. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۵۹/٤۳.

محقق نشده است؛ چراکه از فقهای متقدم، ابن‌جنید با دیدگاهی نادر و ابن‌ادریس نیز با دیدگاه نـادر دیگـر، خلاف مشهور فتوا داده‌اند و از طرفی، موضع بسیاری از متقدمان امامی؛ از قبیل ابـن‌عقیـل عمـانی، شـیخ مفید در المقنعه، سیدمرتضی علم‌الهدی در المسائل الناصریات و الإنتصـار، ابوالصـلاح در الکـافی، ابـن زهره در غنیة النزوع، در فرض مسئله مشخص نیست؛ بااین‌وجود چگونه می‌شود در چنـین حـالتی ادعـای اجماع کرد؟

۲. دیدگاه ابن‌جنید

ابن‌جنید به نقل از علامه حلی در مختلف الشیعه در زمینهٔ دیهٔ ناخن، دیدگاه نـادری را پذیرفتـه اسـت، دیدگاهی که مختص ایشان است و موافقی را از میان فقیهان به همراه نداشـته اسـت. ایـن نظریـه بـرخلاف دیدگاه مشهور، از طرفی میان دیهٔ ناخن دست و پا و از طرف دیگر، میان دیهٔ ناخن انگشت بـزرگ بـا نـاخن سایر انگشتان تفاوت قائل شده است، بدین‌صورت که: «دیهٔ ناخن ابهام دست، ده دینار و ناخن‌هـای دیگـر دست، پنج دینار و دیهٔ ناخن انگشت بزرگ پا، سی دینـار و ناخن‌هـای دیگـر پـا، ده دینـار، همـهٔ این‌هـا در صورتی است که ناخن نروید یا سیاه بروید و اگر سالم بروید، نصف این‌ها ثابت است.»[1]

با تتبع در کتب روایی به دست می‌آید که روایتی با چنین تفصیلی که ابن‌جنید در مسئلهٔ میزان دیهٔ ناخن بیان کرده است، وجود ندارد؛ لذا دلیلی برای اثبات مدعای ایشان وجود ندارد و همـین مسـئله سـبب شـده است که هیچ‌کدام از فقیهان از متقدمان تا متأخران و معاصران، پیروِ وی در این مسئله نشوند.

۳. دیدگاه ابن‌ادریس

ابن‌ادریس در زمینهٔ دیهٔ ناخن، دیدگاه نادری را پذیرفته است که دیدگاه وی بعدها موافقانی را بـه همـراه داشته است، ازجمله: علامه حلی در مختلف الشیعه، شهید ثانی، فخرالمحققین و ابن‌فهد حلی.

دیدگاه ابن‌ادریس، شبیه به دیدگاه مشهور است و تنها تفاوت آن با مشـهور، در میـزان دیـهٔ نـاخن سـیاهِ روییده است که مشهور، قائل به ثبوت ده دینار است، اما ابن‌ادریس قائل بـه ثبـوت دو ثلـث ده دینـار شـده است.

ایشان در سرائر چنین اذعان داشته است: «دیهٔ کندن ناخن درصورتی‌که دیگر نروید، ده دینار و اگر سیاه بروید، دوسومِ ده دینار است... و درصورتی‌که سفید بروید، پنج دینار ثابت است.»[2]

---

۱. به‌نقل از علامه حلی، مختلف الشیعة، ٣٩٤/٩.

۲. ابن‌ادریس، السرائر، ٣٨٨/٣تا٣٨٩.

علامه حلی در مختلف الشیعه، دیدگاه ابن‌ادریس را بلااشکال دانسته است[۱] و فخرالمحققین در ایضاح الفوائد بعد از نقل اقوال مختلف در این مسئله، قول ابن‌ادریس را قوی دانسته است.[۲] ابن‌فهد حلی نیز در المقتصر این قول را حَسَن معرفی کرده است[۳] و شهید ثانی نیز در الروضة البهیة آن را حَسَن و در مسالک الأفهام اولیٰ معرفی کرده است.[٤]

۳. ۱. مستندات دیدگاه ابن‌ادریس و ارزیابی آن‌ها

فقهای پیروِ نظریهٔ مزبور به‌منظور اثبات مدعای خود به ادلهٔ ذیل استناد کرده‌اند:

۱. اصل برائت ذمه:[٥] برای ناخنی که سیاه روییده است، اصل عدم‌وجوب ده دینار است؛ به عبارتی، اصل، برائت ذمهٔ جانی از وجوب مقدار زاید بر دوسوم، ده دینار است و مشغول‌الذمه‌شدن، نیازمند دلیل است، حال‌آنکه در اینجا دلیلی وجود ندارد؛ چراکه دلیل مشهور، یعنی روایت مسمع، ضعیف است.[٦]

۲. استبعاد: درصورتی‌که ناخن، سیاه روییده و درصورتی‌که اصلاً نروییده، بعید است که دیهٔ مساوی داشته باشد.[۷] همین دلیل را ابن‌ادریس با عبارات دیگری بیان کرده است: ناخنی که سیاه روییده، همانند ناخنی نیست که اصلاً نروییده است، بلکه ناخن، روییده اما به رنگ سیاه روییده است، بنابراین دیهٔ آن باید کمتر از دیهٔ ناخنی باشد که اصلاً نروییده است.[۸]

۳. فلج‌بودن ناخن سیاه: شهید ثانی که از پیروان این نظریه است، دلیل دیگری را به ادلهٔ این قول اضافه می‌کند و آن اینکه: چون سیاه‌روییدن ناخن، در حکم و معنای شل و فساد عضو است؛[۹] لذا در این مورد نیز قاعدهٔ «ثبوت دو ثلث دیهٔ عضو در صورت فلج‌شدن عضو» جاری می‌شود.

بر ادلهٔ دیدگاه مذکور همانند دو دیدگاه دیگر اشکالاتی به قرار ذیل وارد است:

۱. برخی از فقها ایراد وارد کرده‌اند که هیچ‌یک از ادلهٔ دیدگاه ابن‌ادریس ارزشی ندارند؛ بدین دلیل که، جریان اصل برائت ذمه و اصل استبعاد در فرض مسئله، در واقع به‌معنای طرح و ترک روایاتِ وارده در این

---

۱. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۳۹٤/۹.
۲. فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ٦۹۸/٤.
۳. ابن‌فهد حلی، المقتصر، ٤٥٥/٥.
٤. شهید ثانی، الروضه البهیه، ۲۳۱/۱۰؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ٤۳۰/۱٥.
٥. ابن‌ادریس، السرائر، ۳۸۸/۳.
٦. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۳۱/۱۰.
۷. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۳۱/۱۰.
۸. ابن‌ادریس، السرائر، ۳۸۹/۳.
۹. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۳۱/۱۰.

مورد است؛[1] به عبارتی، در این مورد نصوصی از روایات وارد شده است که حکم دیهٔ ناخن در صورت سیاه روییدن را مشخص کرده است؛ لذا به‌تعبیر برخی از فقها، باوجود نصوص وارده استناد به اصل برائت ذمه و استبعاد، در واقع اجتهاد در مقابل نص است.[2]

۲. همچنین اشکال شده است که سیاه‌روییدن به‌معنای شل‌شدن عضو نیست تا حکم ثبوت دوسوم دیهٔ عضو بر آن ثابت شود.[3] رئیس پزشکی قانونی مشهد مقدس در استعلامِ به‌عمل‌آمده توسط دادیار، اظهارنظر دادسرای عمومی و انقلاب ناحیهٔ ۶ مشهد مقدس در خصوص اینکه آیا سیاه‌شدن ناخن یا هر عضوی مصداق شل‌شدن و فلج‌بودن آن عضو می‌تواند باشد؟ در نامه به شمارهٔ ۴۸/الف/۳ مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۹ بیان داشته است، سیاه‌شدن مصداق شل‌شدن آن عضو نیست و ناخن، عضو محسوب نمی‌شود.

۳. برخی دیگر از فقها، ادلهٔ ابن‌ادریس و شهید ثانی را استحسانات ظنی دانسته‌اند که در استنباط حکم شرعی کافی نیست.[4]

۴. اشکال دیگری که می‌توان بر مبنای فقهایی که تبعض در حجیت بخشی از روایت را جایز نمی‌دانند، مطرح کرد این است که این دیدگاه به‌طور دل‌بخواه، به بخشی از روایت مسمع (آنجا که دیهٔ قطع ناخن را در صورت عدم‌رشد، ده دینار تعیین کرده) عمل کرده و به آن استناد کرده است و بخش دیگری از روایت را (آنجا که دیهٔ روییدن ناخن به‌صورت سیاه را ده دینار تعیین کرده) ترک کرده است، حال‌آنکه چنین چیزی بعید و خارج از قواعد استنباط احکام شرعی است؛ زیرا برای اثبات میزان دیهٔ ده دینار در صورت عدم‌رشد مجدد ناخن، دلیلی جز روایت مسمع نیست، مگر در این مورد ادعای اجماع شود که چنین اجماعی بر فرض مسئله، محقق نشده است؛ چراکه ابن‌جنید با دیدگاهی نادر، خلاف مشهور حکم کرده است و همچنین موضع بسیاری از متقدمان امامی در فرض مسئله مشخص نیست. بنابراین یا باید از کل روایت رفع ید می‌کردند و در صورت عدم‌رشد مجدد ناخن نیز اصل برائت ذمه را جاری کنند یا باید در هر دو مورد (عدم‌رشد مجدد و رشد به رنگ سیاه) به روایت عمل می‌کردند.

گرچه این دیدگاه چنانچه برخی از فقها نیز اذعان کرده‌اند؛ درصورتی‌که بر ثبوت دوسومِ ده دینار در صورت سیاه روییدن ناخن دلیلی از اجماع یا همانند آن وجود داشته باشد، نظر خوبی است، ولی ظاهراً

۱. مقدس اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، ٤٠٦/١٤.
۲. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ٤٣٣/١٠؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ٢٥٩/٤٣.
۳. حسینی شیرازی، الفقه: کتاب الدیات، ٣١٠.
٤. موسوی اردبیلی، فقه الدیات، ٤٥٩.

چنین دلیلی وجود ندارد.[۱]

۴. دیدگاه آیت‌الله خوئی

آیت‌الله خوئی با ضعیف‌شمردن قول مشهور، دیدگاه متفاوتی را در این مورد ارائه می‌دهد. ایشان در مبانی تکملة المنهاج چنین اذعان می‌دارد: «دیهٔ کندن هرکدام از ناخن‌های دست، پنج دینار و ناخن شست پا، سی دینار و ناخن سایر انگشتان پا، ده دینار است.»[۲]

برخی از فقیهان معاصر نیز با رد ادلهٔ مشهور، با نظریهٔ خوئی هم‌رأی شده‌اند، ازجمله: مدنی کاشانی در کتاب الدیات[۳] و جواد تبریزی در تنقیح مبانی الأحکام.[٤]

خوئی، تنها مستند دیدگاه مشهور را روایت مسمع اعلام کرده و این روایت نیز همهٔ راویانش، غیر از مسمع ضعیف است، لذا اعتماد بر آن ممکن نیست[٥] و روایت، گرچه مورد عمل مشهور واقع شده است؛ اما ازنظرِ ایشان عمل مشهور، جابر ضعف سند حدیث نیست؛ ازین‌رو وی در مسئلهٔ دیهٔ ناخن به دیدگاه جدید تفصیلی روی آورده است؛ مطلقاً و بدون تفاوت در روییدن مجدد ناخن و نروییدن آن یا سیاه‌روییدن چنین قائل است: أ. ثبوت پنج دینار در هرکدام از ناخن‌های انگشت دست؛ ب. ثبوت سی‌دینار در ناخن انگشت شست پا؛ ج. ثبوت ده دینار در سایر ناخن‌های انگشت پا.

۴. ۱. مستندات دیدگاه آیت‌الله خوئی و ارزیابی آن‌ها

خوئی در راستای اثبات نظریهٔ بدیع خویش، به روایت عبدالله‌بن‌سنان و بخش‌های مختلفی از روایت ظریف استناد کرده است:

أ. ثبوت پنج دینار در هرکدام از ناخن‌های انگشت دست: وی دراین‌باره به دو دلیل استناد کرده است: ۱. صحیحهٔ عبدالله‌بن‌سنان از امام صادق(ع): در آن صحیحه آمده است که: «دیهٔ هر ناخن پنج دینار است.»؛[٦] ۲. روایت ظریف‌بن‌ناصح: روایتی مشهور در باب دیات است که مشهور فقها به نقل از امام علی(ع) بدان استناد کرده‌اند:[۷] «امیرالمؤمنین(ع) فتوا داد... در ناخن هریک از انگشتان چهارگانه‌ای که به

۱. مقدس اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، ٤٠٦/١٤.
۲. خوئی، مبانی تکملة المنهاج، ۳۸۰/۲تا۳۸۲.
۳. مدنی کاشانی، کتاب الدیات، ۲۳۱.
٤. تبریزی، تنقیح مبانی الأحکام، ۱۸۸تا۱۸۹.
٥. خوئی، مبانی تکملة المنهاج، ۳۸۱/۲.
٦. «وَ فِی الظُّفُرِ خَمْسَةُ دَنَانِیرَ» حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳٥٠/۲۹.
۷. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۳۸٦/۱۰؛ موسوی خوانساری، جامع المدارک، ۲۱۹/٦؛ خوئی، مبانی تکملة المنهاج، ۳٤٠/۲و٤۳۱.

کف دست متصل‌اند، پنج دینار ثابت است.»[۱]

در این حدیث معتبر، هرچند از ناخن انگشت شست دست سخنی به میان نیامده است؛ لکن صحیحهٔ عبدالله‌بن‌سنان برای اثبات آن کفایت می‌کند.[۲]

ب. ثبوت سی‌دینار در ناخن انگشت شست پا: ایشان در اینجا به بخش دیگری از روایت ظریف استناد کرده است، آنجا که امام علی(ع) می‌فرماید: «دیهٔ ناخن انگشتان شست پا سی‌دینار است؛ زیرا آن، یک‌سومِ دیهٔ پاست.»[۳]

ج. ثبوت ده دینار در سایر ناخن‌های انگشت پا: ایشان در اینجا نیز به بخش دیگری از روایت ظریف استناد کرده است،[٤] آنجا که امام علی(ع) می‌فرماید: «دیهٔ هر ناخن از ناخن‌های چهارگانهٔ پا، ده دینار است.»[٥]

خوئی اذعان کرده است که ممکن است بر روایت ظریف در آن بخش که امام می‌فرماید: «دیهٔ جداکردن ناخن شست پا، سی دینار است؛ زیرا آن یک‌سومِ دیهٔ پاست»، اشکالاتی به قرار ذیل وارد شود:

۱. علامه مجلسی و صاحب ریاض مدعی شده‌اند که هیچ‌کدام از فقها به این بخش از روایت ظریف عمل نکرده‌اند.[٦]

۲. علت ذکرشده در این روایت (ذلک لأنّه ثلث دیة الرجل)، درست و مطابق با واقع نیست.

ایشان اشکالات واردشده را مردود می‌شمرد و چنین بیان می‌دارد که: صرفِ عمل‌نکردن فقها به روایتی، برای ردکردن آن کافی نیست تا زمانی که اجماع برخلاف آن وجود نداشته باشد و به‌طورقطع، چنین اجماعی در اینجا وجود ندارد. از ایراد دوم نیز پاسخ می‌دهد که: عدم‌امکان عمل به تعلیل مذکور (و نادرست‌بودن تعلیل) سبب دست‌برداشتن و نادیده‌گرفتن اصل حکم نمی‌شود، افزون بر اینکه ممکن است در عبارت، کلمه‌ای جا افتاده و صحیح آن چنین باشد: «لان دیة الإبهام ثلث دیه الرجل؛ زیرا دیهٔ انگشت شست، یک‌سومِ دیهٔ پاست.[٧]

ایشان نهایتاً چنین بیان می‌دارد که درهرصورت، استدلال به معتبره بلامانع است و با این روایت،

---

۱. «فِي ظُفُرِ كُلِّ إِصْبَعٍ مِنْهَا خَمْسَةُ دَنَانِيرَ» کلینی، الکافی، ۳۳۷/۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۰۲/۲۹.

۲. خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ۳۸۰/۲تا۳۸۱.

۳. «وَ فِي ظُفُرِهِ ثَلَاثُونَ دِينَاراً وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ ثُلُثُ دِيَةِ الرِّجْلِ» کلینی، الکافی، ۳٤۱/۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۰۹/۲۹.

٤. خوئی، مبانی تکملة المنهاج، ۳۸۱/۲تا۳۸۲.

٥. «وَ دِيَةُ كُلِّ ظُفُرٍ عَشَرَةُ دَنَانِيرَ» کلینی، الکافی، ۳٤۲/۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۱۰/۲۹.

٦. مجلسی، ملاذ الأخیار، ١٦/ ٦٦٦؛ طباطبائی، الشرح الصغیر، ٤٧٢/١٦.

٧. خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ۲/ ۳۸۱.

اطلاق صحیحهٔ عبداللهبن‌سنان مقید می‌شود که دیهٔ ناخن را پنج دینار تعیین کرده است.[۱]

اما پاسخ خوئی به ایرادات بیان‌شده، توسط برخی از فقها به شرح زیر اشکال شده است:

۱. در خصوص اشکال اول اینکه خوئی اذعان کرده است که عمل‌نکردن فقها بر روایتی یا به عبارتی، اِعراض مشهور از روایت، سبب رد حجیت روایت نیست، باید گفت: اولاً، اعراض همهٔ اصحاب از روایتی، هرچند روایت صحیح هم باشد، سبب وهن آن روایت است؛[۲] ثانیاً، مسئلهٔ حجت یا عدم‌حجیت روایتی به‌سبب اعراض مشهور، مسئله‌ای مبنایی است که بر مبنای خوئی، چنین امری سبب رد حجیت روایت نمی‌شود؛ اما بر مبنای بسیاری از فقها، اعراض مشهور از روایت، سبب ضعف آن می‌شود و عمل بر طبق آن جایز نیست.[۳]

۲. در خصوص اشکال دوم اینکه عدم‌امکان اخذ به‌دلیل حکم، سبب ترک اصل حکم نمی‌شود، باید گفت: اولاً، چنین مطلبی پذیرفتنی نیست که اگر امکان اخذ به علت نباشد، نباید از اصل حکم رفع ید کرد؛ زیرا وقوع جملهٔ نادرست در کلام درجایی که شارع در مقام بیان تعلیل است، سبب تردید در اصل حکم و تالی می‌شود و عقلا چنین چیزی را معتبر نمی‌دانند و ادلهٔ حجیت شامل چنین چیزی نمی‌شود؛ زیرا آن امری است غیر از آنچه عقلا بر آن تسالم دارند؛[٤] ثانیاً، «تعلیل» هرچه باشد، خواه آنچه در حدیث آمده و خواه آنچه در متن کتاب مبانی التکملة المنهاج، مطابق با واقع نیست؛ زیرا دیهٔ ناخن انگشت شست، یک‌سوم دیهٔ پا نیست و اگر گفته شود حدیث افتادگی دارد و صحیح این است که «لأنَّ دیةَ الابهام ثلث دیة الرجل»، باز هم علت با واقع تطبیق نمی‌کند؛ یعنی بین سی دینار دیهٔ ناخن با یک‌سوم‌بودن دیهٔ انگشت شست ارتباطی وجود ندارد، دیهٔ انگشت شستِ دست نیز یک‌سوم دیهٔ دست است، لکن ناخن آن سی‌دینار است؟[٥] خیر، بلکه برمبنای مشهور ده دینار و مطابق با دیدگاه خوئی پنج دینار است.

۵. دیدگاه مختار نگارنده

نظریهٔ وجیه و اظهر در این مسئله، نظریهٔ خوئی است؛ زیرا در این مسئله، دو روایت معتبر عبدالله‌بن سنان و روایت ظریف وجود دارد که در روایت اول، «دیهٔ هر ناخن پنج دینار تعیین شده است» و در روایت دوم، «دیهٔ ناخن انگشت دست، پنج دینار، دیهٔ ناخن انگشت شست پا، سی دینار و در سایر ناخن‌های

۱. خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ۲/ ۳۸۱.
۲. قبله‌ای خوئی، ترجمه و تعلیق بر مبانی تکملة المنهاج، ۱٤٦.
۳. موسوی اردبیلی، فقه الدیات، ٤٥٩.
٤. موسوی اردبیلی، فقه الدیات، ٤٥٩.
٥. قبله‌ای خوئی، ترجمه و تعلیق بر مبانی تکملة المنهاج، ۱٤٦.

انگشتان پا، ده دینار تعیین شده است.» روایت عبداللهبن‌سنان، صحیح و روایت ظریف نیز ازنظرِ اسنادی به طرق عدیده‌ای توسط مؤلفان کتب اربعه نقل شده است که برخی از طرق آن معتبر است؛[1] لذا بسیاری از فقیهان بر اعتبار سندی روایت تصریح کرده‌اند.[2]

اما روایت سومی از مسمع نیز در این میان وجود دارد که سبب پیدایش نظریهٔ مشهور میان فقیهان امامیه شده است و آن اینکه، «دیهٔ هریک از ناخن‌های انگشتان دست و پا درصورتی‌که مجدداً رشد کند، پنج دینار و درصورت عدم‌رشد یا اینکه سیاه رشد کند، ده دینار است» و این روایت، گرچه ضعیف است اما مورد عمل مشهور فقها قرار گرفته است. بر استناد به روایت مزبور اشکال وارد است؛ زیرا باوجود دو روایت معتبر (عبداللهبن‌سنان و ظریف)، ضرورتی برای عمل به روایت ضعیف نیست و اینکه فقیهان پیروِ نظریهٔ مشهور، اطلاق موجود در روایت عبداللهبن‌سنان و روایت ظریف را آنجا که می‌گوید «وَ فِی ظُفُرِ کلِّ إِصْبَعٍ مِنْهَا خَمْسَةُ دَنَانِیرَ»، مقید به روایت مسمع کرده‌اند، مورد ایراد است و چنانچه شهید ثانی نیز اذعان کرده، چنین حملی بعید است؛ زیرا اولاً، تعارض میان روایات در صورتی است که هر دو روایت صحیح باشند، حال‌آنکه روایت مسمع ضعیف است و اگر ایراد شود که ضعف روایت مجبور به عمل مشهور است، در این صورت نیز چنین حملی بعید است؛ زیرا حمل عام بر خاص یا مطلق بر مقید در جایی است که خاص در خصوصیتش اظهر از عام در عمومیتش باشد، اما اگر عام در عمومیتش درنهایت، ظهور باشد؛ وجهی برای تخصیص نیست، همان‌گونه که در این مورد این‌گونه است؛ صحیحهٔ عبداللهبن‌سنان و آنچه در روایت ظریف آمده است درنهایت، مطلقاً ظهور در ثبوت پنج‌دینار است (خواه مجدداً بروید یا نروید یا سیاه بروید).

درصورتی‌که اشکال وارد شود که ضعف روایت مسمع با شهرت عملی جبران می‌شود، زیرا مشهور فقها برای اثبات مدعای خود به این روایت استناد کرده‌اند؛ بدین اشکال نیز می‌توان این‌گونه پاسخ داد که: حتی بر فرض پذیرش این مبنا[3] اولاً، چنان به نظر می‌آید بسیاری از فقها به روایت مزبور عمل نکرده‌اند[4] و عمل بخشی از فقها به روایتی نمی‌تواند جابر ضعف سند باشد، زیرا در چنین حالتی وثوق به خبر ضعیف، منتفی یا دست‌کم ضعیف است؛ ثانیاً، حتی بر فرض عمل مشهور فقها به روایت مزبور، عمل مشهور به روایت ضعیف در صورتی جابر ضعف سند است که فقهای متقدم به اعتبار نزدیکی به عصر معصومان(ع)

---

١. ابن‌بابویه، من لا یحضره الفقیه، ٧٥/٤و٧٦؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ٢٥٨/١٠.

٢. روحانی، فقه الصادق، ٢٤٤/٢٦؛ شوشتری، النجعة، ٣٦٤/١١.

٣. نک: خویی، مصباح الأصول، ٢٠١/٢.

٤. ابن‌ادریس، السرائر، ٣٨٨/٣و٣٨٩؛ علامه حلی، مختلف الشیعة، ٣٩٤/٩؛ فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ٦٩٨/٤؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ٢٣١/١٠.

به روایت استناد و عمل کرده باشند؛[۱] حال‌آنکه، هیچ‌کدام از فقیهان متقدم پیروِ نظریهٔ مشهور؛ ازجمله شیخ مفید، شیخ طوسی، ابوصلاح حلبی، ابن‌حمزه و قطب‌الدین کیدری، متعرض روایت مزبور نشده‌اند.

اگر ایراد شود که روایت ظریف مورد عمل فقها واقع نشده است، از این ایراد نیز جواب داده می‌شود که اولاً: اسقاط یا عدم‌اسقاط حجیت روایت با اعراض مشهور از آن مسئله‌ای مبنایی است؛ لذا گرچه بسیاری از اصولیان اعراض مشهور از روایت را سبب اسقاط حجیت روایت می‌دانند؛ اما در مقابل، برخی از اصولیان نیز اعراض مشهور از روایت را سبب اسقاط حجیت و اعتبار آن ندانسته‌اند؛ زیرا ادلهٔ اعتبار خبر واحد، مطلق است و حجیت آن را مقید به قید یا مخصص به خصوصیتی نکرده‌اند؛ بنابراین حتی اگر ظنی (همچون اعراض مشهور از روایت) برخلاف خبر واحدِ صحیح تحقق یابد، حجیت آن ساقط و منتفی نخواهد شد؛[۲] ثانیاً، از میان فقیهان متقدم، ابن‌جنید اسکافی و از میان معاصران نیز فقهایی چون خوئی در مبانی تکملة المنهاج، مدنی کاشانی در کتاب الدیات[۳] و جواد تبریزی در تنقیح مبانی الأحکام،[۴] به روایت ظریف در این مورد استناد کرده‌اند؛ ثالثاً، شاید دلیل عمل‌نکردن مشهور به مضمون روایت ظریف به دو دلیل است: ۱. تعلیل نادرست مذکور در این روایت؛ ۲. روایات متعددی که دیهٔ انگشتان پا و دست را برابر قرار داده‌اند، حال‌آنکه در این روایت تفاوت قائل شده است، ولی هیچ‌کدام از این دو دلیل مانع از تمسک به روایت ظریف نمی‌شود؛ زیرا عدم‌صحت تعلیل سبب رفع ید از حکم وارده بر آن نمی‌شود و شاید علت نادرست‌بودن تعلیل، اشتباه در ضبط حدیث باشد و همچنین روایات وارده در خصوص تساوی دیهٔ انگشتان دست و پا هستند، نه دربارهٔ ناخن‌های انگشتان. بنابراین با این توضیحات، اظهر، عمل به صحیحهٔ عبدالله بن‌سنان است و آنچه در کتاب ظریف آمده است.

نتیجه‌گیری

در زمینهٔ دیهٔ ناخن چهار دیدگاه در فقه امامیه بازشناسی شده است:

نخستین دیدگاه متعلق به مشهور امامیه است که ادلهٔ استنادی این دیدگاه محل مناقشه است؛ زیرا روایت مسمع، ضعیف است و مورد عمل مشهور فقها نیز واقع نشده است، حتی بر فرض عمل مشهور فقها به روایت مزبور، هیچ‌کدام از فقیهان متقدم پیروِ نظریهٔ مشهور، متعرض روایت مسمع نشده‌اند و از طرفی، روایت عبدالله‌بن‌سنان نیز روایتی صحیح است که مقیدکردن آن به روایت ضعیف (روایت مسمع) بعید

۱. نک: مکارم شیرازی، انوار الأصول، ۵۲۴/۳؛ مظفر، اصول الفقه، ۲۵۳/۳؛ حکیم، الأصول العامة، ۲۲۱/۱؛ نائینی، اجود التقریرات، ۱۵۹/۲.
۲. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳۳۲تا۳۳۳؛ خوئی، مصباح الأصول، ۲۳۶/۱؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، ۴۰۵/۱۴.
۳. مدنی کاشانی، کتاب الدیات، ۲۳۱.
۴. تبریزی، تنقیح مبانی الأحکام، ۱۸۸و۱۸۹.

است.

دیدگاه دوم که متعلق به ابن‌جنید اسکافی است، دلیلی برای توجیه این مدعا نتوانستیم پیـدا کنـیم؛ لـذا چنین به نظر می‌آید که ادعایی بدون دلیل است و همین مسئله سبب شده است که هیچ‌کدام از فقیهان، پیروِ وی در این مسئله نشوند.

دیدگاه سوم که متعلق به ابن‌ادریس حلی است نیز مستند به ادله‌ای است که همگی قابل‌مناقشه اسـت، زیرا استناد به ادلهٔ فقاهتی (اصل برائت) در فرض فقدان ادلهٔ اجتهادی است، حال‌آنکه در فـرض مسـئله دو روایت معتبر عبدالله‌بن‌سنان و ظریف موجود است. همچنین سیاه‌روئیـدن نـاخن بـه‌معنـای شـل‌شـدن آن نیست تا آن را عضوی فلج محسوب نموده و مطبق با قاعدهٔ دیه، آن را دو سـوم دیـهٔ عضـو سـالم قـرار داد و همچنین استناد به بخشی از روایت مسمع نیز مورد ایراد است، زیرا اولاً روایت ضعیف است و ثانیاً عمل به بخشی از روایت و رهانمودن بخش دیگر آن خارج از قواعد استنباط احکام شرعی است.

دیدگاه چهارم که متعلق به آیت‌الله خوئی و برخی از فقهای متأخر است، به‌دلیل استناد به ادلـهٔ درخـورِ دفاع می‌تواند مبنای عمل قانون مجازات اسلامی قرار گیرد؛ ایشـان در ایـن دیـدگاه بـه دو روایـت معتبـر و مشهور عبدالله‌بن‌سنان و ظریف استناد کرده است و باوجودِ چنین روایاتی، ضرورتی برای عمل بـه روایـت ضعیفِ مسمع نیست.

پس از مطرح‌کردن اشکالات وارده بر نظریهٔ مشهور در زمینهٔ دیهٔ ناخن و موجه‌بودن این اشـکالات و در مقابل، ثبوت دیدگاه جدید به نظر می‌رسد شایسته است مادهٔ ۶۴۵ قانون مجازات اسلامی که بـه‌تبعیـت از دیدگاه مشهور تدوین یافته است، به این صورت اصلاح شود: «دیهٔ ازبین‌بردن هرکدام از ناخن‌های دسـت، نیم درصد دیهٔ کامل و ناخن انگشت شست پا، سه درصد دیهٔ کامل و سایر ناخن‌های انگشت پا یک درصد دیهٔ کامل است.»

منابع

ابن‌ادریس، محمدبن‌احمد. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۱۰ق.

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی. المقنع. قم: امام هادی(ع). چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی. کتاب من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۱۳ق.

ابن‌حمزه، محمدبن‌علی. الوسیلة الی نیل الفضیلة. قم: انتشارات کتابخانه آیت‌اللـه مرعشـی نجفـی(ره). چـاپ‌اول، ۱۴۰۸ق.

ابن‌فهد حلی، احمدبن‌محمد. المقتصر من شرح المختصر. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۰۷ق.

آبی، حسن‌بن‌ابیطالب. کشف الرموز فی شرح المختصر النافع. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ‌سوم، ۱۴۱۷ق.

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین. کفایة الأصول. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۰۹ق.

تبریزی، جواد. تنقیح مبانی الأحکام: کتاب الدیات. قم: دار الصدیقة الشهیدة(س). چاپ‌اول، ۱۴۲۸ق.

حر عاملی، محمدبن‌حسن. تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۰۹ق.

حسینی شیرازی، محمد. الفقه: کتاب الدیات. قم: مکتبة الإمام المهدی(عج). چاپ‌اول، ۱۴۰۸ق.

حسینی عاملی، محمدجوادبن‌محمد. مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ‌اول، ۱۳۲۶ق.

حکیم، محمدتقی. الأصول العامة فی الفقه المقارن. قم: بی‌نا. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

خمینی، روح‌اللّه. تحریر الوسیلة. قم: دار العلم. چاپ‌اول، ۱۴۲۷ق.

خویی، ابوالقاسم. مبانی تکملة المنهاج. قم: مؤسسۀ احیاء آثار امام خوئی(ره). چاپ‌اول، ۱۴۲۲ق.

خویی، ابوالقاسم. مصباح الاصول. قم: مؤسسۀ احیاء آثار امام خوئی(ره). چاپ‌اول، ۱۴۲۸ق.

روحانی، صادق. فقه الصادق علیه‌السلام. قم: دار الکتاب ـ مدرسۀ امام صادق(ع). چاپ‌اول، ۱۴۱۲ق.

سبزواری، عبدالاعلی. مهذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام. قم: المنار؛ دفتر حضرت آیت‌الله. چاپ‌چهارم، ۱۴۱۳ق.

شوشتری، محمدتقی. النجعة فی الشرح اللمعة. تهران: کتاب‌فروشی صدوق. چاپ‌اول، ۱۴۰۶ق.

شهید اول، محمدبن‌مکی. اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة. بیروت: دار التراث؛ الدار الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۰ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم: کتاب‌فروشی داوری. چاپ‌اول، ۱۴۱۰ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی. مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۳ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحیاء التراث العربی. چاپ‌هفتم، ۱۴۰۴ق.

صیمری، مفلح‌بن‌حسن. غایة المرام فی الشرح شرائع الإسلام. بیروت: دار الهادی. چاپ‌اول، ۱۴۲۰ق.

طباطبایی، علی‌بن‌محمد. الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع؛ حدیقة المؤمنین. قم: کتابخانۀ آیت‌الله مرعشی نجفی قدس(سره). چاپ‌اول، ۱۴۰۹ق.

طوسی، محمدبن‌حسن. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی. بیروت: دار الکتاب العربی. چاپ‌دوم، ۱۴۰۰ق.

طوسی، محمدبن‌حسن. تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌چهارم، ۱۴۰۷ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. إرشاد الأذهان إلی احکام الإیمان. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۰ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة. قم: امام صادق(ع). چاپ‌اول، ۱۴۲۰ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. مختلف الشیعة فی احکام الشریعة. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۱۳ق.

فاضل مقداد، مقدادبن‌عبدالله. التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی قدس سره. چاپ‌اول، ۱۴۰۴ق.

فاضل هندی، محمدبن‌حسن. کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۶ق.

فخرالمحققین، محمدبن‌حسن. ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: اسماعیلیان. چاپ‌اول، ۱۳۸۷ق.

فقعانی، علی‌بن‌علی. الدر المنضود فی معرفة صیغ النیات و الإیقاعات و العقود. قم: مکتبة امام العصر(عج) العلمیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

فیض کاشانی، ملامحسن. مفاتیح الشرائع. قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی(ره). چاپ‌اول، بی‌تا.

قبله‌ای خویی، خلیل. ترجمه و تعلیق بر مبانی تکملة المنهاج. تهران: سمت. چاپ‌اول، ۱۳۹۲.

قطب‌الدین کندری، محمدبن‌حسین. اصباح الشیعه بمصباح الشریعة.قم: امام صادق(ع). چاپ‌اول، ۱۴۱۶ق.

کلینی، محمدبن‌یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامی. چاپ‌چهارم، ۱۴۰۷ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی. ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار. قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی قدس سره. چاپ‌اول، ۱۴۰۶ق.

محقق حلی، جعفربن‌حسن. شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان. چاپ‌دوم، ۱۴۰۸ق.

مدنی کاشانی، رضا. کتاب الدیات. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۸ق.

مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۳۰ق.

مقدس اردبیلی، احمدبن‌محمد. مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۳ق.

مکارم شیرازی، ناصر. انوار الأصول. قم: نسل جوان. چاپ‌اول، ۱۴۲۸ق.

موسوی اردبیلی، عبدالکریم. فقه الدیات. قم: مکتبة امیرالمؤمنین. چاپ‌اول، ۱۳۷۵.

موسوی خوانساری، احمد. جامع المدارک فی شرح مختصر النافع. قم: اسماعیلیان. چاپ‌دوم، ۱۴۰۵ق.

نائینی، محمدحسین. اجود التقریرات. قم: عرفان. چاپ‌اول، ۱۳۵۲.

Transliterated Bibliography

Ābī, Ḥasan ibn Abī Ṭālib. *Kashf al-Rumūz fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfiʿ*. Qum: Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī. Chāp-i Sivum, 1996/1417.

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāẓim ibn Ḥusayn. *Kifāya al-Uṣūl*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1989/1409.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Irshād al-Adhhān ilā Aḥkām al-Īmān*. Qum: Intishārāt-i Daftar Tablīghāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Mukhtalif al-Shīʿa fī al-Aḥkām al-Sharīʿa*. Qum: Daftar Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Duvum, 1993/1413.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Taḥrīr al-Aḥkām al-Sharʿīyah ʿalā **Maẕhab** al-Imāmīya*. Qum: Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Awwal, 2000/1420.

Fāḍil Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Kashf al-Lithām wa al-Ibhām ʿan Qawāʾid al-Aḥkām*. Qum: Daftar Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1995/1416.

Fāḍil Miqdād, Miqdād ibn ʿAbd Allāh. *al-Tanqīḥ al-Rāʾiʿ li-Mukhtaṣar al-Sharāʾiʿ*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Marʿashī **Najafī**. Chāp-i Awwal, 1984/1404.

Fakhr al-Muḥaqiqīn, Muḥammad ibn Ḥasan. *Īḍāḥ al-Fawāʾid fī Sharḥ Mushkilāt al-Qawāʿid*. Qum: Ismāʿīlīyān. Chāp-i Awwal, 1967/1387.

Faqʿānī, ʿAlī ibn ʿAlī .*al-Durr al-Manḍūd fī Maʿrifa Ṣīyagh al-Nīyyāt wa al-Iqāʿāt wa al-ʿUqūd*. Qum: **Maktaba** Imām al-ʿAṣr al-ʿIlmīyya. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Fiyḍ Kāshānī, Mulā Muḥsin. *Mafātīḥ Sharāʾiʿ*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Marʿashī **Najafī**. Chāp-i Awwal, s.d.

Ḥakīm, Muḥammad Taqī. *al-Uṣūl al-ʿĀmah fī **Al-Fiqh** al-Muqārin*. Qum: s.n. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Ḥurr ʿĀmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tafṣīl Wasāʾil al-Shīʿa ilā Taḥṣīl Masāʾil al-Sharīʿa*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Ḥusaynī ʿĀmulī, Muḥammad Javād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah fī Sharḥ Qawāʿid ʿAllāma*. Beirut: D**ā**r **I**ḥy**ā**ʾal-Tūr**ā**th **al-**ʿArabī. Chāp-i Awwal, 1908/1326.

Ḥusaynī Shīrāzī. Muḥammad. *al-Fiqh: Kitāb-i al-Dīyāt*. **Maktaba** al-Imām al- Mahdī(AS). Chāp-i Awwal, 1988/1408.

Ibn Ḥamzih, Muḥammad ibn ʿAlī. *al-Wasīlah ilā Nīyl al-Faḍīlah*. Qum: Intishārāt-i Kitābkhānah Āyat Allāh Marʿashī Najafī. Chāp-i Awwal, 1988/1408.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ʿAlī. *al-Muqniʿ*. Qum: **Imām** Hādī(AS). Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ʿAlī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. Qum: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Duwwum. 1993/1413.

Ibn Fahd Ḥillī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Muqtaṣar min Sharḥ al-Mukhtaṣar*. Mashhad: Majmaʿ Buḥūth al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1987/1407.

Ibn Idrīs, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Sarāʾir al-Ḥāwī li-Taḥrīr al-Fatāwī*. Qum: Daftar Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1990/1410.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. Qum: Mūʾassisa Āsār-i Imām Khūʾī, Chāp-i Awwal, 2001/1422.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Uṣūl*. Qum: Mūʾassisa Iḥyāʾ Āsār Imām Khūʾī. Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Khumaynī, Rūḥ Allāḥ. *Taḥrīr al-Wasīlah*. Qum: Dār al-ʿIlm. Chāp-i Awwal, 2006/1427.

Kulīnī, Muḥammad ibn Yaʿqūb. *al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmī. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.

Madanī Kāshānī, Riżā. *Kitāb-i al-Dīyāt*. Qum: Daftar Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1988/1408.

Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Malādh al-Akhyār fī Fahm Tahdhīb al-Akhbār*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Marʿashī **Najaf**ī. Chāp-i Awwal, 1986/1406.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Anwār al-Uṣūl*. Qum: Nasl-i Javān. Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Muḥaqqiq Ḥillī. Jaʿfar ibn Ḥasan. *Sharāyʿ al-Islām fī Masāʾil al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Ismāʿīlīyān. Chāp-i Duwwum, 1988/1408.

Muqaddas Ardabīlī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majmaʿ al-Fāʾida wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhhān*. Qum: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.

Musawī Ardabīlī, ʿAbd Karīm. ***Fiqh** al-Dīyāt*. Qum: Maktaba Amīr al-Muʾminīn. Chāp-i Awwal, 1997/1375.

Musawī Khuwānsārī, Aḥmad. *Jāmiʿ al-Mad**ārik** fī Sharḥ Mukhtaṣar al-Nāfiʿ*. Qum: Ismāʿīlīyān. Chāp-i Duwwum, 1985/1405.

Muẓaffar, Muḥammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Daftar Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 2009/1430.

Nāʾīnī, Muḥammad Ḥusayn. *Ajwad al-Taqrīrāt*. Qum: ʿIrf**ān.** Chāp-i Awwal, 1973/1352.

Qiblahī Khūʾī, Khalīl. *Tarjumah va Taʿlīq bar Mabānī Takmilat al-Minhāj*. Tehran: Samt. Chāp-i Awwal,

2014/1392.

Quṭb al-Dīn Kiydarī, Muḥammad ibn Ḥusayn. *Iṣbāḥ al-Shīʿa bi Miṣbāḥ al-Sharīʿa*. Qum: Imām Ṣādiq (AS). Chāp-i Awwal, 1995/1416.

Rūḥānī, Ṣādiq. *Fiqh al-Ṣādiq(AS)*. Qum: Dār al-Kitāb- Madrisah-yi Imām Ṣādiq (AS). Chāp-i Awwal, 1992/1412.

Sabzawārī, ʿAbd al-Aʿ**lā.** *al-Muhadhdhab al-Aḥkām fī Bayān al-Ḥalāl wa al-Ḥarām.* Qum: al-Min**ā**r; Daftar Ḥażrat Āyat All**āh.** Chāp-i Chāhārum, 1993/1413.

Ṣāḥib Jawāhir, Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharāyʿ al-Islām*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-ʿArabī. Chāp-i Haftum, 1984/1404.

Ṣaymarī, Mufliḥ ibn Ḥasan. *Ghāyat al-Marām fī Sharḥ Sharāʾiʿ al-Islām*. Beirut: Dār al-H**ā**dī. Chāp-i Awwal, 1999/1420.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Lumʿa al-Dimashqīya fī Fiqh al-Imāmīya.* Beirut: D**ā**r al-Tur**āth;** D**ā**r al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *al-Rawḍa al-Bahīya fī Sharḥ al-Lumʿa al-Dimashqīya.* Qum: Kitābfurūshī al-D**ā**war**ī**. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharāʾiʿal-Islām*. Qum: Mūʾassisa al-Maʿārif al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Shushtarī, Muḥammad Taqī. *al-Najʿa fī al-Sharḥ al-Lumʿa.* Tehran: Kitābfurūshī Ṣadūq. Chāp-i Awwal, 1986/1406.

Ṭabāṭabāyī, ʿAlī ibn Muḥammad. *al-Sharḥ al-Ṣaghīr fī Sharḥ Mukhtaṣar al-Nāfiʿ; Ḥadīqa al-Muʾminīn*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Marʿashī **Najaf**ī. Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Tabrīzī, Javād. *Tanqīḥ Madanī al-Aḥkām: Kitāb-i al-Dīyāt.* Qum: Dār al- Ṣidīqa al-Shahīda. Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Nihāya fī Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatāwā*. Beirut: D**ā**r **al-Kitāb** al-ʿArabī. Chāp-i Duvum, 1980/1400.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Aḥkām*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.